آمریکا چه برنامه‌ای در سر دارد؟

کلان پروژه آمریکا برای حضور در خاورمیانه

فهم درست کلان پروژه آمریکا برای حضور در منطقه جنوب غرب آسیا می‌تواند ما را در فهم بسیاری از رفتارهای آمریکا به تحلیل و جمع‌بندی برساند. کلان‌پروژه‌ای که در زبان مقامات آمریکایی به «خاورمیانه جدید» معروف است.

معمولا در زمان‌های مختلفی که بحث دخالت‌های آمریکا در منطقه و ایران مطرح می‌شود این سؤال ذهن بسیاری از مردم رو به خود مشغول می‌کند که آمریکا از دخالت در منطقه چه هدفی را در سر دارد؟ آیا هدف بشردوستانه‌ای در سر دارد و می‌خواهد جمهوری اسلامی را سرنگون کند و یک نظام باب میل مخالفین را بر سر کار آورد؟ یا اهداف آمریکا فراتر از اینهاست و نقشه‌های عجیب‌تری دارد؟

اینکه آمریکا هدف بشردوستانه در سر داشته باشد، از لطیفه‌های مضحک تاریخ است. تاکنون دولت کدام کشوری توسط آمریکا سرنگون شده و دولت دیگری بر سر کار آمده که وضع را برای مردم آن منطقه بهتر کرده باشد؟ در عراق؟ افغانستان؟ لیبی؟ شیلی؟ ویتنام؟ مصر؟ یا...؟ هیچ کشوری را در سراسر گیتی نمی‌توانید پیدا کنید که با دخالت آمریکا وضعش بهتر شده باشد. در همه کشورهایی که تاکنون آمریکا در آنجا دخالت نظامی کرده وضع مردم از نظر اقتصادی و سیاسی بدتر شده، زیرساختهای کشور نابود شده و بسیاری از مردم به خاک و خون کشیده شده‌اند.

برنامه آمریکا برای منطقه خاورمیانه -و از همه مهمتر ایران- چیست؟

مرزهای ایران از گذشته دور به‌گونه‌ای توسط کشورهای استعمارگر تنظیم شده که هر منطقه مرزی توان بالقوه‌ای برای جدایی‌طلبی داشته باشد. مناطق ترک‌نشین امکان جدایی‌طلبی و پیوستن به کشور ترکیه را دارند، مناطق کردنشین هم با استفاده از مناطق کردنشین عراق و سوریه قابلیت تبدیل به یک منطقه کردنشین مستقل را دارند. اقوام بلوچ، عرب و ترکمن نیز با توجه به خطه محل زندگی خود همین قابلیت جدایی‌طلبی در آنها وجود دارد.

برنامه آمریکا برای حضور نظامی در حوزه جغرافیایی ایران دقیقا همین است. از بین بردن دولت مرکزیِ مقتدر و تبدیل ایران بزرگ به کشورهای کوچک ضعیف محلی. نهایتا از ایران فقط چند دولت کوچک و ضعیف قبیله‌ای می‌ماند که این دولت‌های کوچک هم دائما با هم در حال جنگ و جدال هستند.

هنری کسینجر (وزیر اسبق امور خارجه و مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا) در سال ۲۰۱۸ درباره سرنوشت خاورمیانه می‌گوید: «اگر فرد معمولی هستید و در خاورمیانه زندگی می‌کنید، می‌توانید با رفتن به روستا و ساختن مزرعه‌ای خود را برای جنگ آماده کنید، ولی تفنگتان را همراه داشته باشید، چون گله گرسنگان در آنجا پرسه خواهند زد. همچنین، گرچه نخبگان بهشت‌های امن و پناهگاه‌های مخصوص‌شان را دارند، باید به اندازه شهروندان عادی مراقب باشند، چون پناهگاه‌هایشان کاملاً مصون نخواهد بود.»

هدف آمریکا از سناریوی حذف دولت مرکزی در ایران چیست؟

سؤالی که پیش می‌آید این است که این طرح چه فایده‌ای برای آمریکا دارد؟ جواب این است که آمریکا با صرف هزینه برای تبدیل منطقه به چنین وضعیتی، می‌تواند به راحتی و در فقدان دولت مرکزی قدرتمند نفت ایران را به یغما برده و بخاطر شرایط جنگی منطقه تا ده‌ها سال فروش اسلحه و مهمات خود را در این منطقه ادامه دهد و منطقه خاورمیانه و دولت‌های چندتکه شده را به بهترین بازار سلاح‌های تولیدی خود تبدیل کند.

مردم همدیگر را بکشند؛ آمریکا نفت ایران را غارت کند و دولتهای محلی به بازار فروش اسلحه‌های آمریکایی تبدیل شود.

آن چیزی که بیش از همه چیز می‌تواند جلوی ایجاد چنین فاجعه‌ای را بگیرد، حضور حکومتی مقتدر و باصلابت همچون جمهوری اسلامی ایران است. هر کاری توسط دولت‌مردان یا مردم که باعث آسیب دیدن این صلابت و اقتدار شود، سبب جری‌تر شدن آمریکا و خیانت به مردم ایران و امنیت آن‌هاست.

برهان

پویایی انتخابات و مجلس تراز انقلاب

کمتر از یک ماه به انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی مانده و هنوز تنور انتخابات داغ نشده است. دو عامل می‌توان برای آن اقامه کرد؛ یک، از فرصت زمانی شورای محترم نگهبان برای رسیدگی ثانویه به شکایات و اعتراض کسانی که رد صلاحیت شده‌اند یا به هر دلیل صلاحیت آنها احراز نشده، چند روزی باقی مانده است. دو، ائتلاف‌های انتخاباتی شکل نگرفته است. عامل اول همواره در همه انتخابات‌ها بوده است و در روند قانونی خود انجام می‌شود و البته بر اساس تجربه انتخابات‌های گذشته می‌توان امیدوار بود شورای محترم نگهبان با بررسی دقیق و مجدد وضعیت برخی از رد یا احراز صلاحیت نشده‌ها، آنها را تأیید کند که مسلماً در رونق انتخابات و افزایش مشارکت مردمی تأثیر خواهد داشت؛ اما عامل دوم که برای فعال‌تر شدن صحنه انتخابات مهم‌تر از اولی به نظر می‌رسد، اجماع و ائتلاف‌های لیستی برای انتخابات است. در این باره به دلیل پاره‌ای عوامل و علل با کم‌کاری یا بی‌تصمیمی احزاب و گروه‌های سیاسی مواجه هستیم؛ البته این امر در وهله اول به رویکردها و عملکردهای جریانی و گروهی بر می‌گردد. اختلافات، سهم‌طلبی‌ها، بازی پدرخواندگی برخی احزاب برای پاره‌ای از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی کوچک‌تر یا فقدان برنامه و رویکرد جدی برای فهرست گزینی را می‌توان به عنوان بخشی از عوامل و علل این موضوع دانست. دیروز جلسه شورای عالی جبهه اصلاح‌طلبان نتوانست به جمع‌بندی برای لیست انتخاباتی برسد و قرار شد جلسه دیگری در این باره برگزار شود.

در اردوگاه رقیب نیز «حجت‌الاسلام پورمحمدی» دبیر عالی جامعه روحانیت مبارز در یازدهمین نشست هم‌اندیشی جامعه روحانیت مبارز با احزاب و تشکل‌های ارزشی و انقلابی بیان کرد، ما به دنبال این هستیم وحدت و ائتلاف در مجموعه نیروهای انقلابی حفظ شود. به نظر می‌رسد در این باره باید زودتر به تصمیم رسید و اگر در هر دو اردوگاه افراد، احزاب یا تشکل‌هایی نمی‌خواهند در فهرست‌ها قرار بگیرند یا شروط سخت‌گیرانه‌ای برای حضور در فهرست‌ها و شکل‌دهی وحدت حداکثری دارند، نباید خیلی منتظر آنها ماند، بلکه با لیستی که به اصطلاح به صورت حداقلی بسته شده، اما از ویژگی‌های ارزشمندی، چون کارآمدی و برنامه‌محوری برخوردار است، وارد فرایند انتخابات شد.

این دوره از انتخابات از حیث ورود به چله دوم انقلاب، اجرای مانیفست گام دوم انقلاب و خنثی‌سازی توطئه‌های فزاینده دشمنان انقلاب برای کشور اهمیت زیادی دارد و همه اینها در گرو مجلس تراز انقلاب است که پویایی صحنه انتخابات به تکوین آن کمک می‌کند.

پایگاه بصیرت

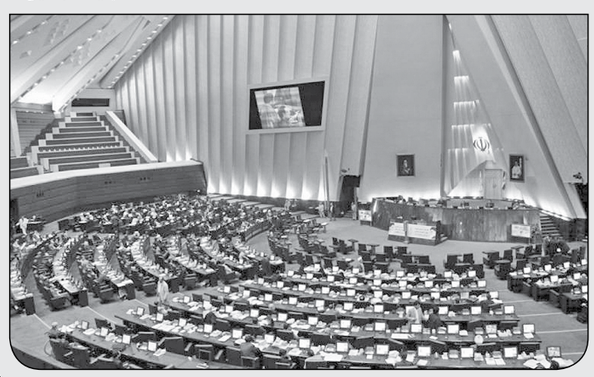

چرا ادعای اتمام انقلاب اسلامی گزافه‌ای بیش نیست؟

زنده، پویا و پیش رونده

حمیدرضا شاه نظری

رسانه‌های نظام سلطه با استناد به یک سری گزاره‌های نامعتبر در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی ادعا می‌کنند که انقلاب اسلامی به پایان خود رسیده و حالا دیگر در این شرایط می‌توان با جمهوری اسلامی به عنوان یک بازیگر متعارف در چارچوب مناسبات یک سویه جهانی به مذاکره نشست و نتیجه گرفت. آیا گزاره‌های مورد ادعا در مورد پایان گرایش به دین و تسلط مدرنیته در جامعه ایران، گزاره‌هایی مطابق واقع هستند؟

انقلاب اسلامی و تهدید هستی شناختی غرب

انقلاب اسلامی به عنوان تنها انقلاب دینی دوران معاصر، واجد ویژگی‌هایی منحصر به فرد است و همین خصیصه‌های استثنایی آن تحیر بسیاری از متفکران و اندیشمندان جهان و به خصوص غرب را برانگیخته است. انقلاب اسلامی در مقطعی از تاریخ به وقوع پیوست که اندیشه لیبرال سرمایه داری با شکست دادن و به حاشیه راندن رقبای هم پارادیم خود در دل مدرنیته همچون نازیسم، فاشیسم و در رقابتی نفس‌گیر با ایدئولوژی مارکسیسم خود را برای سروری و فرمانروایی مطلق بر جهان آماده می‌کرد. انقلاب اسلامی در چنین شرایطی با به چالش کشیدن اندیشه مادی و ضد دینی غرب پا به عرصه نهاد و به عنوان تنها انقلاب دینی بر پایه دعوت انسان‌ها به راه انبیاء و پیروی از آموزه‌های الهی آنان بنا نهاده شد.

ماهیت دینی انقلاب اسلامی مهمترین علت دشمنی‌های گسترده غرب با آن طی سال‌های پس از پیروزی است. نظام سرمایه‌داری غرب که حالا با از میدان به در کردن ایدئولوژی مارکسیسم در قامت ایدئولوژی تمامیت خواه لیبرالیسم خود را حاکم مطلق‌العنان جهان دیده و با تفرعنی مستانه برای تاریخ نسخه پیچیده و سخن از پایان آن می‌گفت[۱]، حال با رقیبی تازه نفس و قدرتمند مواجه می‌گشت که ماهیتش متفاوت از رقبای پیشین بود و افق دیدش و آرمان بلندش بزرگترین تهدید هستی شناختی[۲] را برای نظام سلطه به وجود آورده و زنگ خطر را برای آن به صدا درآورد. زنگ خطری که سبب انواع دشمنی و خصومت با آن گشته و تمام تلاش غرب را برای از بین بردن آن متمرکز نمود.

انقلاب اسلامی و بسط و تعمیق دینداری در جامعه

به نظر می رسد که گذشت چهار دهه از عمر انقلاب اسلامی و حرکت بالنده و پیش رونده آن و ناکامی و ناتوانی نظام سلطه از طراحی‌ها، فشارها و توطئه‌ها علیه آن در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی، آنان را دچار نوعی سردرگمی در تحلیل کرده است، به گونه‌ای که با مشاهده وضعیت کنونی جامعه ایران دچار سوء فهم در تحلیل می‌شوند.

مغالطه موجود در استدلال فوق به وضوح روشن است با این حال ذکر این نکته ضروری است که استنباط درباره کاهش یا افزایش دینداری در جامعه صرفاً با چند گزاره محدود و نادرست امکان‌پذیر نیست و نیازمند مطالعه عمیق و گسترده است. این در حالی است که نتایج بسیاری از پژوهش‌های انجام گرفته در مورد ایران، نشان می دهد که دینداری به هیچ وجه در جامعه کاهش پیدا نکرده و حتی نتایج برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که دینداری در برخی شاخص‌ها افزایش هم داشته است.[۳]

در این باره نتایج حاصله از پژوهش یکی از محققان نشان می‌دهد که یافته‌های تحقیقات علمی، اعتبار نظریات «بحران دین‌داری» و «افول دین‌داری» در نسل جدید ایران را زیر سؤال می‌برد و بسیاری از آنچه تاکنون راجع به دین‌داری جوانان و مردم و نگرانی‌های مربوط به آن گفته می شود فراتر از مرز ادراکات حاصل از زندگی(Common Sense) یا مشاهدات و شنیده‌های شخصی نیست. بسیاری از داعیه‌ها و اظهارنظرهای مربوط به ضعف و افول دین‌داری مردم و به ویژه نسل جدید، بیش از آن که مبتنی بر پژوهش‌هایی روش‌شناختی باشد، بیان تصورات و توقعات گویندگان است و البته شواهدی نیز به صورت گزینشی و همسو با ادعاها و نادیده گرفتن سایر موارد مشاهده‌ای ارائه می‌شود.[۴]

فارغ از نتایج پژوهش های علمی مورد اشاره که بطلان پنداراکاهش دینداری در جامعه را نشان می‌دهد، رونق گرفتن بسیاری از آیین‌ها و مراسمات مذهبی به خصوص در شکل جمعی آن که سابقاً توجه کمتری به آن‌ها می‌شد نشان از افزایش توجه به دین و دین‌گرایی در سطح جامعه است که برای نمونه می توان به موارد زیر اشاره نمود:

-گسترش روزافزون مراسم اعتکاف به گونه‌ای که امکانات موجود پاسخگوی متقاضیان شرکت در این مراسم نیست و این در حالی است که حدوداً دو دهه پیش این مراسم کاملاً بی‌رونق بود.

-عزاداری‌های گسترده‌تر و پرشورتر عموم مردم در ماه محرم

- شرکت گسترده و روزافزون در مراسم‌هایی همچون دعای عرفه و توجه به مناسبت‌هایی چون لیلةالرغائب

-خیل عظیم متقاضیان حج به گونه‌ای که ظرفیت موجود جوابگو نبوده و بسیاری از افراد سال‌ها در لیست انتظار می‌مانند.

-آمار بالا و روزافزون سفرهای زیارتی به اماکن مقدس از جمله مشهد مقدس، مسجد جمکران و عتبات‌عالیات

بازتولید مستمر انقلاب اسلامی مبتنی بر الگوی «امام- امت» و الگوی «مقاومت»

برخلاف نگاه سوگیرانه محافل غربی نسبت به سرنوشت انقلاب اسلامی، دقت در تاریخ پر فراز و نشیب پس از انقلاب نشان‌دهنده پیش روندگی و پویایی مستمر آن است که نشانه‌های آن را در صحنه‌های مختلف می‌توان دید. حضور پرشور مردم در مناسبت‌های مختلف انقلابی مثل بزرگداشت سالانه ۲۲ بهمن و خلق شگفتی‌هایی مثل حماسه ۹ دی گواه این پویایی است. در واقع حضور همیشگی و گسترده مردم در عرصه‌های مختلف، بازتولید مستمر انقلاب اسلامی و جوان شدن و تازه شدن آن را نشان می‌دهد.

راز این زنده بودن و پویایی در انقلاب را می‌توان در الگوی امام- امت جستجو نمود. الگویی که مبتنی بر نظریه ولایت فقیه بوده و ریشه در اندیشه اعتقادی اسلام شیعی دارد. در این الگو مردم دین باور و مؤمن با پیمودن راهی که امام امت به آن هدایت می‌کند، برای تحقق سعادت دنیوی و اخروی طی مسیر می‌کنند.

برخلاف تحلیل های برخی از محافل و رسانه‌های غربی انقلاب اسلامی روندی رو به جلو داشته و مسیری پیش رونده را می‌پیماید و علی‌رغم ایجاد مشکلاتی توسط نظام سلطه در حوزه‌های مختلف کشور مانند حوزه اقتصادی، انقلاب همچنان با قدرت در عرصه داخلی و خارجی به پیش می‌رود و موانع را به کنار می‌زند. انقلاب اسلامی در عرصه داخلی با بهره گیری از الگوی «امام- امت» تهدیدات را به فرصت بدل کرده و با بهره‌گیری از رویش های جدید به پیش می رود و در عرصه خارجی و بین‌المللی با گفتمان‌سازی و ارائه الگوی موفق «مقاومت».

نکته‌ای که در تحلیل‌های جهت‌دار رسانه‌های غربی به کرّات می‌توان دید تغافل درمورد ابعاد مختلف پیش رونده انقلاب چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی است. این رسانه‌ها معمولا با برجسته‌سازی و اغراق در مورد برخی کاستی‌ها و نگاه جزئی به برخی مسائل از ابعاد کلان و پیشرو انقلاب اسلامی چشم‌پوشی کرده و آرزوهایشان را در مورد از بین رفتن آن فریاد می‌زنند.

برنامه‌ریزی‌های فکری و سیاسی صورت گرفته در داخل و خارج کشور طی سال‌های گذشته با هدف خدشه وارد کردن به الگوی امام- امت و چنگ زدن به جایگاه ولایت فقیه و تضعیف آن، برای بی‌اثر کردن و یا کند کردن بالندگی و پیش روندگی انقلاب در بعد داخلی قابل تحلیل است. همچنین تلاش و سرمایه‌گذاری برای ساختن بدیل‌های مضحک و کاریکاتوری از انقلاب اسلامی در قالب گروه‌های تکفیری در نسخه‌های مختلف آن با هدف به حاشیه راندن، ضربه زدن و از کار انداختن الگوی «مقاومت» به عنوان عنصر پیش برنده خارجی انقلاب اسلامی قابل ارزیابی است.

جدای از توضیحات داده شده، ذکر این سؤال هم قابل تأمل است که اگر به زعم برخی محافل غربی، انقلاب اسلامی تمام شده است پس راز دشمنی روزافزون نظام سلطه با انقلاب اسلامی چیست؟ ❁

پی‌نوشت‌ها

[۱]نظریه پایان تاریخ توسط فرانسیس فوکویاما، در سال ۱۹۸۹ مطرح و در سال ۱۹۹۲ در کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان (The End of History and the Last Man) تشریح شد. بر اساس این دیدگاه سوگیرانه و ایدئولوژیک در دوران پس از جنگ جهانی دوم به ویژه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، لیبرال دمکراسی سایر ایدئولوژی‌ها را شکست داده و به عنوان آخرین و کامل‌ترین نظام بشری ارزش‌هایش در سراسر جهان غالب شده و به صورت یک جریان مسلط درآمده‌است و از این رو همه کشورها و جوامع باید در برابر آن تسلیم شوند. از نگاه وی آخرین حد تلاش‌ها و مبارزات ایدئولوژی‌های مختلف در نهایت در قالب ایدولوژی لیبرال دمکراسی سربرآورده‌است و نظام فکری و سیاسی بهتر و مناسب‌تر به عنوان بدیل و جایگزین آن وجود ندارد.

[۲]نظریه امنیت هستی شناختی آنتونی گیدنز که در فضای نظریه وجود انسانی او مطرح شده است می‌گوید که هر وقت عاملی موجب به خطر افتادن معناها و ارزش ها و نمادهای یک شخص شده و هویتش را به چالش بکشد موجب احساس ناامنی هستی شناختی می شود. این هویت توسط «دگر» روایت ها و گفتمان موجود به چالش کشیده شده و امنیت هستی شناختی او را به خطر می اندازد.

[۳]فرجی، مهدی؛ کاظمی، عباس، وضعیت دینداری در ایران با تأکید بر پیمایش های سه دهه گذشته، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، شماره

[۴]طالبان، محمدرضا (۱۳۸۲)، افول دین‌داری و معنویت در ایران: توهم یا واقعیت (تأملی در یافته‌های پژوهشی)، روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۳۵

تاملی در مبانی سلیمانیِ «اسوه» و سلیمانیِ «اسطوره»

«تولد تاریخ»؛ نتیجه پیوندِ ناس و اسطوره

سحر دانشور

شهادت سردار سلیمانی را نمی‌توان تنها یک واقعه معمولی در قالب شهادتِ یک فرمانده ایرانی دانست، بلکه این رخداد ویژگی‌هایی داشت که عینی ترینِ آنها برقراری نسبتی پررنگ با زندگی مادی انسان‌های مختلف در نقاط مختلفِ کشور، منطقه و چه بسا نقاط دوردست دنیا بود. رخداد شهادت در ابتدایی‌ترین گام خود علاوه بر آشکار کردنِ بخش‌هایی از وجودِ سردار سلیمانی که تا به حال پنهان مانده بود، بخشهایی مهم از وجوهِ تاریخی یک ملت را به نمایش گذاشت.

تا پیش از این اتفاق میزان محبوبیتِ سردار سلیمانی بر کسی پوشیده نبود، به گونه‌ای که همین محبوبیت زمینه‌ساز گمانه‌هایی برای شرکت او در انتخابات ریاست جمهوری هم شده بود، اما می‌توان گفت عمق این محبوبیت و ابعاد آن با شهادت این مردِ مقاوم آشکار شد. گویی حقیقتی در پرده، به یکباره متجلی شود تا همگان به علمِ حضوری دریابند آنچه را که در درونی‌ترین لایه‌های وجودی خود فردی و جمعیشان پنهان بود. تجلیِ این حبِ جمعی در کشور زمینه‌ساز بروز نقاط عطفی خاص در تاریخ ایران گشت: نقطه عطفِ تشییع پیکر سردار شهید در مرزهای ایران و پس از آن سیلی تاریخی به آمریکا در خارج از مرزها که از حمایتِ جدی مردمی برخوردار بود، می‌توان گفت: شهادت سردار سلیمانی مبدا حیاتِ حقیقی او در سه ساحت زندگی فردی آدم‌هایی که به او علاقه‌مندند، زندگی جمعیِ نفوسی که او را «اسطوره» خود می‌دانند و زندگی اجتماعی و سیاسیِ مردم و انقلاب اسلامی در درون و برون مرزهاست. سردار سلیمانی پس از رخداد شهادتش حیاتِ دیگری را آغاز کرده است، حیاتِ یک «اسطوره» در دو بسترِ ملت و فراتر از آن اُمت. ما زین پس با سلیمانی دیگری خواهیم زیست، نه ما که فراتر از ما تاریخ زین پس می‌تواند با این رخداد بزید. اما امکان زیستن تاریخ با «اسطوره سلیمانی» چگونه ممکن می‌شود؟

سلیمانیِ اسوه/سلیمانیِ اسطوره

من در بند پیشین سلیمانی را اسطوره نامیدم، اما او چه شاخص‌هایی دارد که می‌تواند اسطوره باشد؟ سلیمانی یادآور پهلوانان باستان ایرانی است، پاکبازی، جنگاوری، رافت و مهربانی با قوم و خشم و جنگیدن با دشمن، اخلاص و مردمداری، آرامش در سکنات و جوش و خروش در مبارزه و جنگیدن بیرون از مرزها برای حفاظت از کشور از ابعاد وجودی سلیمانی است که در بستری از تقوا و اخلاص، او را به فردی ویژه بدل کرده است. پس از شهادتِ وی بسیاری او را با پهلوانانِ شاهنامه مقایسه کردند. او در زمانه‌ای که سیاست بازی و سیاسی‌کاری، تاکید بر

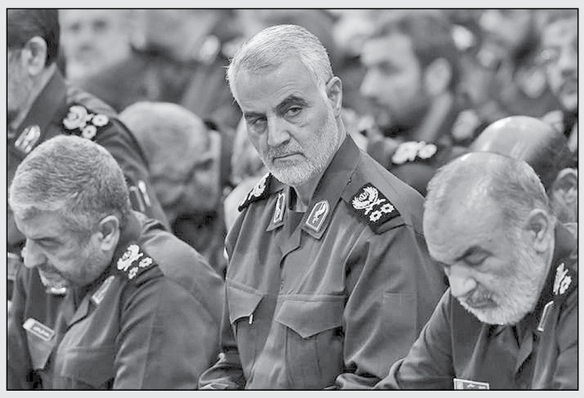

منافع شخصی و استفاده از منابع بیت‌المال از مسئولین سیاسی کشور چهره‌ای منفور و غیرقابل اعتماد ساخته است، با پرهیز از همه آنها خلا جدی جامعه ایرانی در مواجهه با حکومت و حاکمیت را پر کرد، تا نقاط امیدی در جامعه باقی بماند و امید به اصلاح جان بگیرد. همه این موارد و بالاخص پر کردن خلأهای امروز جامعه ایرانی در نسبت با مسئولین، او را به موجودی ویژه در منظر مردم بدل کرده است.

ما به سلیمانی اسوه نیاز داریم یا سلیمانی اسطوره

از سوی دیگر سلیمانی دارای شاخص‌های رفتاری است که قادر است او را به یک «اسوه» بدل کند، الگویی برای رفتارهای فردی هر ایرانی! انتشار فیلم‌های مختلف از حالات، رفتارها، تعاملات و برخوردهای مختلفش در زندگی شخصی و کاری در روزهای پس از شهادتش نشان می‌دهد که جامعه میل دارد وجوه اسوه‌گونه او را نیز پررنگ کند. تاکید بر مقولاتی چون تربیت نسل سلیمانی‌ها، فرزندان ما همگی سلیمانی‌اند و تبدیل سلیمانی به سلیمانی‌ها نیز نشان از این امر دارد. اما سوال اساسی این است: ما به سلیمانی اسوه نیاز داریم یا سلیمانی اسطوره؟ جامعه امروز ایرانی به کدام یک نیازمند است؟

در ابتدا باید بگویم اسوه به ما و جامعه «جهت» می‌دهد و اسطوره کارکرد «امیدبخشی» دارد. اسوه ترازوی سنجش رفتار افراد است، آدم‌ها با نگاه به اسوه به رفتارهای خود جهت می‌دهند و در واقع از اسوه الگو می‌گیرند. اما اسطوره برخاسته از رویاهای ذهنی، جمعی و اجتماعی یک قوم است، تجلی دردها، رنج‌ها و خوشی‌هایشان که زمینه تخلیه روانی جامعه را فراهم می‌کند و در واقع آرامش‌بخش است. واکنش بدیع مردم سراسر کشور به رخداد شهادت سردار سلیمانی به خوبی خلأ جامعه ایرانی و نیاز جدیِ این جامعه به اسطوره را نشان داد.

نکته ویژه‌ای که در اسطوره سردار سلیمانی وجود دارد، جمع دو شاخصه ایرانیت و اسلامیت است. جامعه ما دارای دو بعد ایرانی و اسلامی است که همراهی این هردو می‌تواند موجب رشد جامعه شود، اما حقیقت آن است که سال‌هاست اسطوره ای که جمیع این دو ویژگی باشد زاده نشده است، اما سردار سلیمانی در قامت فردی که نماینده دو بعد ایرانی- اسلامی است توانسته جمعِ میان این دو باشد و اسطوره‌ای واجد ایرانیت و اسلامیت خلق کند، نکته‌ای مهم که پاسخگوی نیاز جدی امروز ایران است. تشییع باشکوه سردار به خوبی این شاخصه او را به نمایش گذاشت.

اما آیا در چنین وضعیتی و با توجه به نیاز مهم ما به اسطوره، تبدیل سردار به اسوه صحیح است؟ می‌توان گفت اسوه‌های زیادی در دل انقلاب اسلامی و حتی اسلام وجود دارند، که می‌توانیم با تکیه بر آنها نیاز به اسوه را در جامعه برطرف کنیم، اما اسطوره‌ای اینچنین خلایی جدی است که نباید آن را نادیده بگیریم. تبدیل سردار سلیمانی از اسطوره به اسوه، موجب سرکوب نیاز جدی جامعه ایرانی به اسطوره شده و حتی کارکردهای حداکثری اسطوره را نیز حداقلی می‌کند.

نسبت ناس با اسطوره

نسبت ناس، مردم و جامعه با اسوه روشن است. آنها از اسوه الگو می‌گیرند، زندگی فردی و اجتماعی خود را بر اساس رفتارهای اسوه تنظیم می‌کنند و سعی می‌کنند از آنها یاد بگیرند، نظریات روانشناسی نسبت میان افراد، الگوها و تنظیم رفتارهای فردی و اجتماعی را به خوبی تبیین کرده‌اند و حتی در بستر نظریات یادگیری اجتماعی به این مقوله پرداخته‌اند. وقتی ما از تلاش برای تبدیل سلیمانی به سلیمانی‌ها سخن بگوئیم، در حقیقت در پی آنیم که سلیمانی را به الگویی برای رفتارهای فردی و اجتماعی آدم‌ها بدل کنیم، در آن صورت بدیهی است که افراد مختلف مختار باشند این الگو را انتخاب کنند و یا نکنند. اما اسطوره ضمن داشتن وجوه اسوه‌گونه، به نوعی تجلی روح جمعی یک جامعه است، تجلی آرمان‌ها، ایده‌آل‌ها و رویاهای آنها. در این صورت نسبت میان ناس، مردم و اسطوره چگونه خواهد بود؟

من از میان این واژه‌ها ناس را برمی‌گزینم. باید گفت در نسبت میان ناس و اسطوره مسئله الگوگیری در رفتارهای فردی و اجتماعی نیست، بلکه مسئله نوع ارتباطی است که ناس با اسطوره برقرار می‌کند، در حقیقت ناس نباید در پی تبدیل سلیمانی به سلیمانی‌ها باشد(چه اینکه این تبدیل و تبدل کارویژه اسوه است) بلکه باید نسبت خود را با اسطوره مشخص کند. همراهی ناس با اسطوره موجب شکل‌گیری فضایی می‌شود که قادر است تاریخ جدیدی خلق کند. به بیان دیگر خلوص یافتنِ ناس در پی تولد اسطوره و یکی شدن با آرمان‌ها و ایده‌آل‌هایی که مدت‌ها در درونی ترین لایه‌هایش بود و در رخدادی شگرف همراه با تولد اسطوره به رویی‌ترین و عینی‌ترین بخش‌هایش رسید، قادر است به خلق تاریخ منجر شود. ما در گذشته یک بار شاهد چنین اتفاقی بودیم، در زمانه ظهور امام خمینی در قامت یک اسطوره خاص، ناس به خوبی نسبت خودش را با اسطوره تعیین کرد و پس از آن بود که انقلاب اسلامی در قامت تاریخی جدید در دل تاریخ بشر زاده شد. آیا ما امروز ظرفیت روشن کردن رابطه خود با اسطوره سردار سلیمانی را داریم تا چه بسا در دل انقلاب اسلامی تاریخی نوین متولد شود؟

آیا این رخداد و این بزنگاه تاریخی را فهم می‌کنیم؟

از مکتب خمینی تا مکتب سلیمانی

در زمانی که روابط سیاسی حاکم بر جهان به دست شرق و غرب مادی و دنیاپرست افتاده بود، یوم‌الله ۲۲ بهمن رقم خورد و این روابط مادی را شکست و لذا «فرعون‌های آرمیده در تخت قدرت» احساس خطر کردند و به عادت کفار (لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ) و در اولین گام، بر حذف فیزیکی انقلاب از طریق رفتارهای امنیتی و نظامی متمرکز شدند و جنگ تحمیلی آغاز شد. در واقع اولین مواجهه نظام اسلامی با ابرقدرت‌ها، در موضوع درگیری با روابط و تخصص و علم حاکم بر «جنگ» بود که سخت‌افزارهای نظامی پیچیده و گران‌قیمت در آن محوریت داشت و ایران با توجه به وضعیت ارتش پس از انقلاب و فرار مستشاران خارجی و تحریم تسلیحاتی، در این موضوع ضعفی بزرگ داشت و به همین دلیل، دشمن فروپاشی سریع نظام بر اثر جنگ را پیش‌بینی می‌کرد. اما با وجود همکاری صاحبان امنیت جهانی با یکدیگر برای از بین بردن نظام اسلامی و با وجودِ عدم بهره‌مندی ایران از سخت‌افزارهای نظامی پیچیده، توانستیم انگیزه‌های شهادت‌طلبانه را به منشأیی برای تغییر در روابط نظامی موجود تبدیل کنیم و آن را عامل پیروزی خود قرار دهیم. البته این بدان معنا نیست که با وجود شهادت‌طلبی به ابزار نیاز نداریم؛ بلکه شهادت‌طلبی ابزار جدیدی برای خود تعریف می‌کند؛ به گونه‌ای که با بروز شهادت‌طلبی در سازمان و رفتار جنگی، رعب دشمن به صورت تصاعدی افزایش یابد و هزینه‌های جنگی ما به شدت کاهش پیدا کند و قدرت مقابله را طولانی و پایدار کند.

به عنوان مثال عنصر شهادت‌طلبِ ما وقتی با ابزار ساده‌ای همانند قایق تندرو ترکیب شد، توانست کارآمدی یک ناو فوق پیشرفته را خنثی کند؛ با وجود این که آن دو از جهت هزینه، آموزش و... اصلا قابل مقایسه نیستند و اساسا طبق آمارها هزینه جنگِ روزانه ما در جنگ هشت‌ساله با هزینه‌های آنان قابل مقایسه نبود ولی با این وجود توانستیم آنان را زمین‌گیر کنیم.

تغییر در طراحی نقشه‌های عملیاتی نیز از جمله عناصر دیگر رقم‌زننده موفقیت‌های ما در جنگ تحمیلی بود؛ به عنوان مثال: رزمندگان به خاطر ضعف جبهه خودی در سخت‌افزارهای نظامی و قدرت دشمن در این زمینه، به جای حمله به خط اول دشمن، خط دوم و سوم او را مورد هجوم قرار دادند. البته این کار بسیار پرریسک و نیازمند به اطلاعات دقیق از جغرافیای تحت تسلط دشمن بود و به همین دلیل فرماندهانی چون شهید حسن باقری و حاج احمد متوسلیان خود در اطلاعات عملیات و بررسی خطوط دشمن حضور پیدا می‌کردند تا در این عملیات بی‌سابقه و پرخطر، بتوانند مسئولیت خون نیروهای خودی را به گردن بگیرند. همچنان که به تبع این طرح عملیات، آموزش‌ها نیز شکل دیگری پیدا کرد و بر توان پیاده‌روی چندین کیلومتری رزمندگان متمرکز شد تا بتوانند در شب عملیات از خطوط اول و دوم دشمن عبور کنند. چنین نوآوری‌هایی در ابعاد مختلف جنگ هشت‌ساله فراوان است که قطعا اثری از آن نیز در جنگ‌های کلاسیک جهانی دیده نمی‌شود و تبیین آن، نیازمند بررسی‌های عمیق و مدیریت صدها پایان‌نامه است.

اساسا به همین دلیل دشمن غافلگیر می‌شد و پیروزی‌ها رقم می‌خورد. در واقع غلبه قدرت الهی بر هجمه نظامیِ شرق و غرب به ایران اسلامی و رقم خوردن یوم‌اللهی همانند سه خرداد و فتح خرمشهر ـ که حضرت امام آن را به خدای متعال نسبت داد ـ ناشی از شکستن معادلات جنگیِ حاکم بر جهان و دکترین نظامی مدرن بود که کارآمدی مادی آن همه کشورهای دنیا را مرعوب و تسلیم خود کرده بود و الا شکست عملیات‌های سال ۵۹ الی ۶۰ ـ که بر اساس دکترین متداول جنگ طراحی شده بودند ـ همچنان تداوم می‌یافت؛ چون توان نظامی کلاسیک عراق بر ایران برتری داشت. پس نحوه‌ای جدید از جنگیدن بر اساس شهادت‌طلبی شکل گرفت اما این نوآوری معجزگون، برخاسته از تجارب میدانی بود و شکل تئوریک در برابر سرفصل‌های علمی دانشکده‌های جنگ نداشت.

علی‌رغم تحقق ایام‌الله در جنگ تحمیلی با مکانیزم فوق، نظام اسلامی در نهایت ناچار به قبول قطعنامه ۵۹۸ شد و حضرت امام جام زهر را نوشید. به نظر می‌رسد علت «محوری» پذیرش قطعنامه این بود که تجربه‌های موفق جنگ هشت‌ساله، در مقابل دانش کاربردی نظامیِ متداول که هم استدلالش، هم ساختارهایش و هم سخت‌افزارهای متناسب با آن موجود بود، نتوانست خود را تئوریزه کند و پایدار بماند و قابل انتقال به سطوح مختلف رزمی بشود و در قالب ابداعات و تجربیات شخصی فرماندهان باقی ماند و بعضا با شهادت آن فرمانده از بین می‌رفت. بنابراین، این تجربه به انزوا رفت. هنگامی که تمام عرصه‌های حیات از جمله جنگ، توسط صاحبان قدرت «شرقی یا غربی» علمی و تخصصی شده است، «تجربه میدانی موفق» تا تبدیل به معادله و علم نگردد، در میان‌مدت و بلندمدت، از بین رفته و آن تخصص موجودِ متداول حاکم می‌گردد.

یعنی ما از طرفی نتوانستیم سازمان جنگ متناسب با انگیزه‌های شهادت‌طلبانه را تبیین نماییم و سلاح و ابزار متناسب با آن را توسعه دهیم و بالاتر از آن، سایر عرصه‌های اداره نظام در اقتصاد و فرهنگ را نیز با این نحوه جنگ هماهنگ نکردیم. در واقع دکترین مدرن جنگ در تناسب با دیگر ابعاد اداره کشورها طرا